



صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

معاونت سیاسی

اداره پژوهش‌های سیاسی

## نگاهی به مناسبات چالشی واشنگتن – پکن



فرآورده‌های خبری و تولیدات پژوهشی در بخش‌های زیر قابل دسترس است:

– وب‌سایت خبرگزاری صدا و سیما (سرویس پژوهش) <http://www.iribnews.ir>

**پژوهشگر: مرتضی هوشیار**

## فهرست مطالب

### عنوان

### صفحه

- مقدمه ..... ۲
- چالش در روابط دو کشور ..... ۳
- دنگ شیائو پینگ؛ معمار چین نو ..... ۳
- جابجایی تمرکز آمریکا؛ از خاورمیانه به خاور دور ..... ۴
- موضوعات چالشی در روابط آمریکا و چین ..... ۶
- رویارویی آشکار در برابر صبر استراتژیک ..... ۸
- بحران شبه جزیره کره ..... ۹
- سخن آخر ..... ۹



با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام دوقطبی، آمریکا با ارائه نظریه «نظم نوین جهانی» مدعی کسب جایگاه قدرت بلامنازع به عنوان قدرتمندترین دولت در نظام بین الملل شد و از این طریق تلاش کرد سایر اعضای جامعه بین الملل را به پیروی از خود ملزم نماید. با این همه، سایر قدرت‌های بزرگ با به چالش کشیدن جایگاه آمریکا، تلاش خود را برای تغییر این شرایط با برنامه ریزی‌های بلندمدت و استراتژیک ادامه دادند و این بازیگران همیشه به عنوان یک رقیب بالقوه جایگاه برتر آمریکا را تهدید می‌کردند. در چند دهه گذشته چین یکی از مهمترین قدرت‌های بزرگ بوده است و توانایی‌های بالقوه پکن برای تبدیل شدن به ابرقدرتی جدید و به چالش کشیدن جایگاه فعلی آمریکا باعث نگرانی مقامات آمریکایی شده است. در نتیجه آمریکا در دهه دوم قرن بیست و یکم تمرکز استراتژی امنیت ملی خود را از غرب آسیا به شرق آسیا انتقال داد تا بتواند با این تهدید بالقوه مقابله کند.

مطالعات نشان می‌دهد حضور آمریکا در منطقه غرب آسیا نه تنها هژمونی آمریکا را تثبیت نکرد بلکه از آنجایی که موجب تنش در نقاط مختلف منطقه غرب آسیا شده به نوعی برای واشنگتن تنها هزینه‌زا بوده و سیاست خارجی آمریکا عملاً ناکارآمد بوده است.

در این نوشتار تلاش شده با مصاحبه با آقای دکتر «رحمت حاجی مینه» مناسبات چالشی آمریکا و چین در منطقه شرق آسیا بررسی و اطلاعات ضروری ارائه شود.

## □ چالش در روابط دو کشور

مناسبات چالشی اخیر آمریکا و چین را باید در یک بسته روابط بین‌المللی مورد بررسی قرار بدهیم. یعنی حوزه‌ای که به روابط بین قدرت‌های بزرگ تعلق داشته و اهمیت زیادی هم دارد. به قول برخی صاحب نظران روابط بین الملل یعنی «روابط قدرت‌های بزرگ». بنابراین روابط آمریکا و چین از اهمیت خاصی برخوردار است. به خصوص آمریکا که خود را قدرت هژمون معرفی می‌کند و چین قدرتی نوظهور است که هژمونی آمریکا را به چالش کشیده است. مقامات وقت آمریکا برای مهار چین دو روش پیش روی خود داشتند: (اول انزوای چین دوم وارد کردن چین به عرصه بین الملل اما به شکل مدیریت شده). **گزینه اول یعنی انزوای چین** به دلایل زیادی از جمله جمعیت فراوان و پتانسیل‌های قابل ملاحظه و همچنین پی‌آمدهای منفی مختلف مردود شد. به طور مثال اگر تصمیم بر انزوای چین می‌شد این جمعیت میلیاردی گر سنه و فقیر برای سیر کردن شکم و داشتن زندگی بهتر ممکن بود راهی غرب شود. بنابراین غرب بیش از سایرین درگیر پی‌آمدهای منفی این انزوا می‌شد. بنابراین نوبت به **گزینه دوم رسید یعنی وارد کردن مدیریت شده چین به عرصه بین الملل!**

آنچه که نباید از آن در بررسی روابط دو کشور غافل شد تاریخچه مناسبات آمریکا و چین است که این مناسبات از دهه ۱۹۷۰ میلادی و با آنچه به دیپلماسی پینگ‌پنگ<sup>۱</sup> معروف شد دچار تغییر شد و این تغییر سرآغاز دوره جدید در روابط دو کشور بود. نتیجه این دیپلماسی؛ پذیرش نظام چین واحد از سوی آمریکا و پذیرش برخی اصول و نشانه‌های لیبرال دموکراسی از سوی چین بود. گزینه اخیر هنوز هم با گذشت دوره ریاستی ۸ رئیس جمهوری آمریکا هنوز هم البته با فراز و فرود و تنش در حال ادامه است. البته از صاف این است که بگوییم میزان تنش میان دو کشور در دوره ترامپ از تمام دوره‌های قبلی بیشتر بوده است.

## □ دنگ شیائو پینگ؛ معمار چین نو

زمانی چین را فقط به خاطر جمعیت میلیاردی‌اش می‌شناختند، اما امروز هرگاه از این کشور صحبت به میان می‌آید، تکیه‌زدن آن بر مسند دومین اقتصاد بزرگ جهان نخستین نکته‌ای است که به ذهن متبادر می‌شود. «دنگ شیائوپینگ»، رهبر چین در دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ میلادی است که ۱۵ سال پیش برابر ۲۲ آگوست ۱۹۰۴ میلادی به دنیا آمد و به خاطر نقش تاثیرگذارش در رشد صنعت، کشاورزی و تکنولوژی چین به پدر اقتصاد این کشور مشهور شد. وی تحصیلات خود را در فرانسه سپری کرد و از همان دوران دانشجویی به حزب کمونیست چین پیوست و یکی از یاران اصلی «مائوتسه تونگ»، رهبر حزب شد. مائو عنوان دبیرکل حزب کمونیست چین را مدت اندکی پس از انقلاب ۱۹۴۹ به دنگ داد. وی به همراه «لیوشائوکی»، رئیس دولت چین، به انجام اصلاحات اقتصادی در چین پرداخت و همین امر باعث شد که آن‌ها در دستگاه حزبی از وجهه خاصی برخوردار شوند و محبوبیت ملی به دست آورند. مائو با نگرانی از این محبوبیت و اقدامات و این که وی فقط به رهبری تشریفاتی تبدیل شود، انقلاب فرهنگی دهه ۱۹۶۰ را آغاز و دنگ را از مقام دبیرکلی

<sup>۱</sup> دیپلماسی پینگ پنگ به گفتگوهای پنهانی آمریکا و چین در اواسط دهه ۱۹۷۰ اطلاق می‌شود. در آن زمان دو کشور هنوز روابط سیاسی با یکدیگر نداشتند و برای انجام مذاکرات برگزاری یک تورنمنت پینگ پنگ را بهانه کردند. در مارس ۱۹۷۱ چینی‌ها که در جریان مذاکرات صلح ویتنام گفتگوهایی را با آمریکایی‌ها شروع کرده بودند تیم ملی پینگ پنگ آمریکا را به پکن دعوت کردند. در این تیم تعدادی از دیپلمات‌ها نیز حضور داشتند که مخفیانه با مقامات چینی گفتگو کردند. این مذاکرات سرانجام به سفر پنهانی هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی دولت ریچارد نیکسون به پکن در ژوئیه سال ۱۹۷۱ انجامید. ایسنا

حزب برکنار کرد. اما شیائوپینگ مجددا در سال ۱۹۷۴ به عرصه قدرت حزبی بازگشت. وی مجددا در سال ۱۹۷۶ از حزب کنار گذاشته شد، اما پس از مرگ مائو در همین سال مجددا در ۲۲ ژوئیه ۱۹۷۷ به حزب بازگشت و به تدریج به عنوان رهبر حزب جایگاه خود را محکم کرد. پس از مائو، «هوا گوتوفنگ» جانشین مائو شده بود، اما دنگ با سازماندهی و بسیج دقیق حامیان خود در حزب موفق شد تا سال ۱۹۸۰ به مقام رهبری حزب دست یابد. وی به دوران انقلاب فرهنگی چین خاتمه داد و چین را از انزوای بین‌المللی خارج ساخت و اصلاحاتی را در چین آغاز کرد. اهداف اصلاحات وی نوسازی چهار حوزه بود که عبارت بودند از حوزه کشاورزی، صنعت، علم و فناوری و ارتش.<sup>۱</sup> روندی که چین در سال‌های گذشته در پیش گرفت؛ مبتنی بود بر **ظهور آرام** که این روند تا ۲۰۱۲ ادامه داشت. ولی از آن سال «شی جین پینگ» رئیس‌جمهور جدید آن را به **رویای چین و چین جوان** تغییر داد. منظور از **رویای چین**؛ تبدیل شدن به قدرت اول جهان است. این تغییرات پی‌آمدهای چندی داشت که برخی از آن‌ها نگرانی غربی‌ها را تشدید کرد بنابراین این تشدید نگرانی خود را در قالب واکنش غربی‌ها نشان داد. در حال حاضر آمریکا سخت‌نظران این است که جایگاه خود را که از سال ۱۹۵۰ با قدرت نظامی، اقتصادی و فرهنگی - کمک‌رسانی هالیوود در اقدامات مختلف فرهنگی و برندسازی - به دست آورده بود به چینی‌ها واگذار نماید. موضوعی که زودتر از آنچه پیش‌بینی می‌شود به وقوع خواهد پیوست.

### □ **جابجایی تمرکز آمریکا؛ از خاورمیانه به خاور دور**

سال ۲۰۱۳ سال مهمی در سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود. از این سال به بعد آمریکا تمرکز نیروهای خود را از خاورمیانه به خاور دور و شرق آسیا انتقال داد. این اقدام آمریکا که مورد توجه بسیاری از صاحب‌نظران در این عرصه واقع شد نشان از اهمیت یافتن روزافزون چین در دکترین سیاست خارجی آمریکا دارد. یعنی چین رقیب استراتژیک برای آمریکاست. پی‌آمد این رقیب دانستن چین (به خصوص در دوره زمامداری ترامپ)؛ افزایش شمار نظامیان، تجهیزات نظامی و در نتیجه توان نظامی به اضافه یارگیری و اتحاد و ائتلاف‌سازی از سوی آمریکاست.

از نگاه ترامپ سه محور عمده تهدید آمیز علیه آمریکا به قرار زیر بود:

- تهدید تروریسم

- تهدید اقتصادی ناشی از موج مهاجران غیرقانونی

- تهدید اقتصادی ناشی از توان تولیدی چین

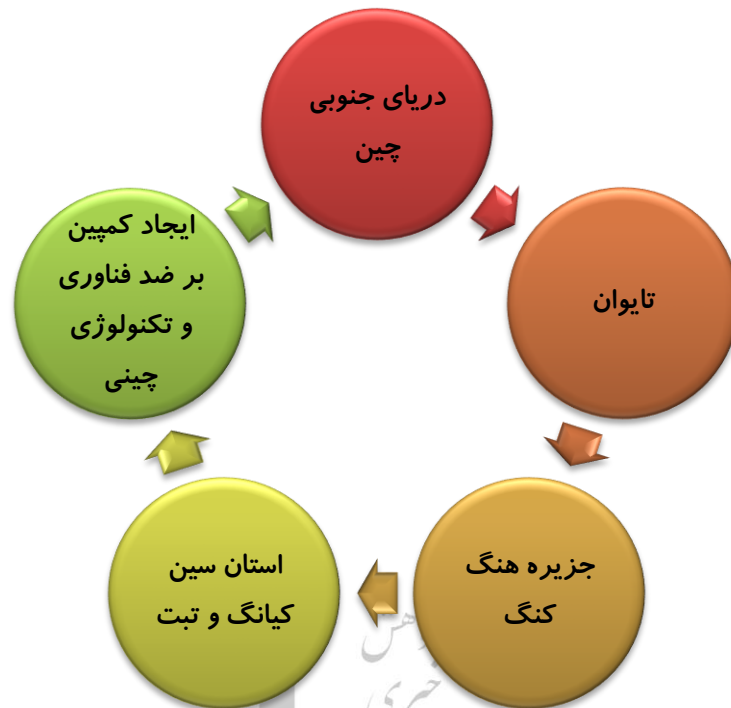
<sup>۱</sup> - پایگاه خبری برترین‌ها، ۹۸/۰۶/۰۲

ترامپ می‌گوید «تهدید اقتصادی ناشی از موج مهاجران غیرقانونی» و همچنین «تهدید اقتصادی ناشی از توان تولیدی چین» توان تولیدی و بازار کار آمریکا را مورد حمله قرار داده و در نتیجه جامعه آمریکا را با مشکلات زیادی مواجه می‌کرد. محور سوم که مربوط به چین است با بدبینی بیشتر ترامپ روبرو است بدین معنا که چین تلاش می‌کند قدرت هژمونی آمریکا را به چالش بکشد و توان تولیدی چین و محصولات چینی در این زمینه بهترین سلاح است. فراموش نکنیم که طبق برخی گزارش‌ها از ۵۰ شرکت برتر جهانی؛ ۲۶ شرکت چینی هستند. ضمن اینکه کاخ سفید اعتقاد دارد که چین بعد از ورود خود به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱، از این ساز و کار - سازمان تجارت جهانی - برای فلج کردن توان اقتصادی تولیدی آمریکا استفاده کرده است.

### تمام این نکات بیانگر این است که ظهور و قدرت گرفتن چین به معنای افول قطعی آمریکا است. آمریکا نیز با

نگرانی رشد و قدرت گرفتن چین را مشاهده می‌کند بنابراین تصمیم به جابجایی قدرت خود از خاورمیانه به خاور دور گرفت و این تصمیم را نیز اجرا نمود. این تصمیم به این جا ختم نشد بلکه ما شاهد جنگ اقتصادی و دیپلماتیک و حتی جنگ فناوری میان واشنگتن و پکن هستیم. اما این‌گونه رفتارها نمی‌تواند چین را متوقف کند.

چین در دوره اخیر به ویژه در سال‌های اخیر رشد و توسعه اقتصادی را اصلی‌ترین ابزار برای به دست آوردن قدرت اول و هژمون تعریف کرده و بدان عمل می‌کند. این تصور نیز با شواهد تاریخی چندی همراه است از این روی چین طرح "یک کمر بند یک جاده" را تعریف و شروع به اجرای آن کرده است. این طرح در نگاه اول کاملا اقتصادی است ولی در واقع زمینه ساز همکاری‌های بیشتر اقتصادی و سیاسی است. بنابراین جنگ تجاری آمریکا و چین نمی‌تواند تنها به یک بُعد اقتصادی منحصر شود. در تایید این ادعا کافی است به حوزه‌های چالشی واشنگتن - پکن توجه کنیم؛ حوزه تایوان، هنگ کنگ، سین کیانگ و تبت (حوزه‌های حقوق بشری) و کمپین ضد فناوری چینی همه و همه در راستای تقابل و جنگ نرم واشنگتن و پکن قابل تفسیر است.



### دریای جنوبی چین

کانون‌های چالشی در روابط واشنگتن پکن متعدد است و شاید چالشی‌ترین آن‌ها دریای جنوبی چین باشد. بر اساس گزارش‌های منابع خبری، چین به صورت گسترده در صخره موسوم به میسچیف در جزایر اسپرانتلی که بخشی از حاکمیت چین محسوب می‌شود چند جزیره ساخته است و ادوات نظامی مستقر کرده است و همین مسئله تنش در این منطقه را به خصوص با روی کار آمدن ترامپ دو چندان کرده است.

این در حالی است که کشورهای دیگر منطقه نیز که متحد سنتی آمریکا هستند در مورد این دریا ادعاهای مشابهی مطرح می‌کنند. از سوی دیگر آمریکا به واسطه خوی سلطه طلبانه تاکید دارد که می‌تواند در همه آب‌های بین‌المللی حضور داشته باشد و عملیات انجام دهد. سخنگوی وزارت امور خارجه چین، این اقدام آمریکا را محکوم کرده است. او به خبرنگاران گفت: «این عمل به حق حاکمیت و منافع امنیتی چین آسیب وارد کرده است و به آسانی می‌تواند منجر به برخورد در هوا یا دریا شود.» چین قاطعانه مخالف کشتیرانی یا پروازی است که می‌تواند به حق و منافع امنیتی چین صدمه وارد کند. اما آمریکا با اقدامات چالشی متعددی؛ آرامش در دریای چین جنوبی را برهم زده است.

### تایوان

اعزام گاه و بی‌گاه کشتی‌های نظامی و رزمناوهای آمریکا به دریای چین جنوبی با حمایت تایوان، بار دیگر تنش‌ها میان چین و آمریکا را افزایش داده است. جمهوری خلق چین تقریباً بر کل دریای چین جنوبی و کشورهای ویتنام، فیلیپین، مالزی، برونئی و تایوان هر یک بر بخش‌هایی از آن ادعای مالکیت دارند، همچنین این کشورها بر سر جزایر غنی از نفت و گاز اسپرانتلی و پارسل اختلاف دارند. از طرفی آمریکا با بی‌توجهی به هشدارهای چین مبنی بر خودداری از برقراری تماس دیپلماتیک با تایوان، قراردادهای نظامی کلان با تایوان منعقد می‌سازد. امری که بر شدت تنش میان واشنگتن و

پکن می‌افزاید.<sup>۱</sup> چون این اقدام اصل چین واحد را ( که برای پکن بسیار حائز اهمیت است) به چالش می‌کشد. حداقل از ۱۰ سال گذشته و از اواسط روی کار آمدن اوباما در آمریکا این اختلافات تشدید شد به ویژه زمانی که وزارت دفاع آمریکا یک معامله تسلیحاتی هنگفتی را با تایوان انجام داد که در آن معامله، فروش موشک‌های پاتریوت و هواپیمای جنگنده وجود داشت زیرا چینی‌ها معتقد بودند آمریکا از طریق تایوان قصد دارند بر دریای زرد و چین جنوبی تسلط داشته باشند.

### جزیره هنگ کنگ

این جزیره یک مجموعه اقتصادی و تجاری بسیار مهم محسوب می‌شود و جزو بندر شهرهایی است که در نظام بین الملل دارای اهمیت زیاد است. جدیدترین بهانه آمریکا علیه چین در خصوص هنگ کنگ عبارت است از متهم ساختن چین به نقض قرارداد و تفاهم با انگلستان در خصوص حفظ خودمختاری هنگ کنگ.

### استان سین کیانگ و تبت

در استان سین کیانگ، اقلیت نژادی اویغورها که سنی مذهب هستند زندگی می‌کنند. این استان از دیرباز به علت حساسیت‌های موجود همواره مورد توجه دولت مرکزی پکن و علاوه بر آن برخی دولت‌های دیگر قرار گرفته است. تازه‌ترین اقدام از این نوع که واکنش انتقادی تند پکن را در پی داشته حمایت دولت آمریکا از این اقلیت است که دولت چین آن را دخالت در امور داخلی خود خوانده است. کنگره آمریکا با تصویب قطعنامه در این زمینه، چین را به رعایت نکردن موازین حقوق بشری در این خصوص متهم می‌کند. در مقابل پکن نیز معتقد است وا شنگتن با سوء استفاده از مباحث حقوق بشری به دنبال نفوذ در استان سین کیانگ و تبت است.

### ایجاد کمپین بر ضد فناوری و تکنولوژی چینی

این کمپین از طریق اتحاد آمریکا، کانادا و اروپا به دنبال مقابله با تکنولوژی چینی و به زانو درآوردن توان فناوری چین است. به نظر می‌رسد مهمترین اقدام چالشی آمریکا؛ تلاش آمریکا در روزهای اخیر برای اتحاد و ائتلاف سازی بر ضد چین است. این سیاست هر چند از قبل شروع شده بود ولی ترامپ آن را تشدید کرده و غیر از بُعد اقتصادی، ابعاد سیاسی امنیتی نیز بدان بخشیده است. دقت به این نکته مهم است که از مدت‌ها پیش تاکنون جامعه آمریکا درگیر چین‌هراسی بود و موضع‌گیری دولت و کنگره در ضدیت با چین نتیجه این سیاست است ولی امروز در کنار این اتفاق ما شاهد یار گیری و ائتلاف سازی آمریکا بر ضد چین در عرصه بین‌الملل هستیم. یعنی ترامپ تلاش می‌کند به اروپا بقبولاند که چین یک تهدید برای اروپاست.



اول: بی نتیجه بودن اقدامات و سیاست‌های پیشین آمریکا در مهار و تقابل با چین

دوم: نگرانی زاید الوصف آمریکا از دست دادن قدرت هژمونیک خود

عده‌ای از صاحب نظران عرصه روابط بین الملل (همچون امانوئل والرستین) معتقد بودند که ترامپ در قبال چین نه تنها روش و دیپلماسی کیسینجر را ( وارد کردن به عرصه جهانی و عضویت آن در جامعه جهانی ) در پیش نمی‌گیرد بلکه برعکس آن عمل کرده و به دنبال تضعیف و انزوای چین می‌رود تا به این ترتیب روسیه را تقویت کرده و از این طریق بتواند چین را تضعیف و مهار کند. اما این اتفاق به دلیل فوبیای گسترده روسی در آمریکا اتفاق نیفتاد و به ناچار ترامپ تلاش می‌کند این سیاست را از طریق اروپا و کانادا و ائتلاف سازی با آن‌ها اجرا کند. امروز مقامات آمریکایی در سخنانشان چین را به عنوان تهدید جهانی مطرح می‌نمایند. علت اینکه آمریکا چین را به عنوان تهدید جهانی توصیف و مطرح می‌کند همانا تلاش برای بزرگ‌نمایی خطر یاد شده (چین هراسی) با هدف جریان سازی و ائتلاف سازی جهانی است. هم اکنون موفقیت در ائتلاف سازی برای آمریکا و چین هر دو خیلی مهم است؛ چون می‌تواند تاثیرات زیادی در صحنه رقابت جهانی داشته باشد. از این رو چین هم به ائتلاف سازی روی آورده است. چین تلاش می‌کند با ائتلاف با روسیه و برخی کشورهای دیگر موازنه قدرت را به نفع خود تغییر دهد. در این راستا طرح یک کمربند یک جاده تا حد زیادی این کار را انجام می‌دهد. همین سیاست سبب شده تا در سال‌های اخیر مناسبات پکن با کوالالمپور و مانیل در شرق آسیا بسیار رشد کند.

#### □ رویارویی آشکار در برابر صبر استراتژیک

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این است که اخیراً - از سال ۲۰۱۲ به بعد - چین از سیاست «ظهور آرام» تغییر موضع داده و در برخی مسائل که عمدتاً به مسائل امنیت ملی و داخلی اش برمی‌گردد محافظه‌کاری و مسامحه همیشگی در برابر غرب را کنار گذاشته است. برای نمونه باید به لایحه امنیت ملی چین در خصوص هنگ کنگ اشاره کرد. نقاط چالشی یاد شده که اشاره شد همگی تبدیل شده‌اند به کارت‌های بازی که واشنگتن تلاش می‌کند از آن‌ها به عنوان ابزار فشار بر چین استفاده کند. در حقیقت سیاست اصلی آمریکا در قبال چین مهار این کشور از طریق درگیر کردن آن با مشکلات و مسائل چالشی داخلی است. واقعیت این است که نگاه آمریکا به حوزه‌هایی همچون سین کیانگ و تبت حقوق بشری و صادقانه نیست بلکه ابزاری و منفعت طلبانه است. از طرفی چین موضوعات را دسته‌بندی کرده همان‌طور که گفته شد نسبت به موضوعات داخلی و امنیت ملی خود هیچ‌گونه مسامحه‌ای قائل نیست و نسبت به مسائل خارجی همچنان سیاست صبر استراتژیک را پی‌گرفته است. (یعنی پرهیز از ورود به مناقشات خارجی) چون تداوم رشد اقتصادی چین نیازمند این صبر و آرامش در سیاست خارجی است. بر اساس صبر استراتژیک چین تلاش می‌کند نسبت به تحریکات واشنگتن بی‌اعتنا بوده و با درایت موضوعات بین‌المللی را حل و فصل نماید.

از طرفی چین تمامی ابزارهای موثر خود را برای تبدیل شدن به قدرت برتر دارد. این ابزارها عبارتند از:

۱ / رشد بالای اقتصادی چین

۲ / رشد و توسعه مناسبات گسترده دیپلماتیک با کشورها

۳ / تمرکز بر روی قدرت نظامی

۴ / رشد قدرت نرم همچون مراکز کنفسیوس

۵ / تقویت و توسعه رسانه‌ای و فرهنگی

#### □ بحران شبه جزیره کره

چین به دلایل مختلف به هیچ وجه خواهان تقابل مسلخت و درگیری با آمریکا نیست. به نظر می‌رسد ترامپ نیز در کوتاه مدت (با توجه به انتخابات) خواهان تعامل با چین است. در حقیقت هر دو قدرت به تعامل در مسائل متقابل نیازمند هستند. کره شمالی جایگاه ویژه و منحصر به فردی در روابط پکن و واشنگتن ایفا می‌کند. از منظر چین؛ کره شمالی یک متحد است. از طرفی چین الگوی کره شمالی به حساب می‌آید. بر این اساس خیلی از ناظرین معتقدند دلیل ماندگاری و تاب‌آوری کره شمالی در برابر فشارهای مختلف آمریکا؛ حمایت‌های گسترده چین است. سیاست ترامپ در قبال کره شمالی کسب موافقت پیونگ یانگ برای مذاکره، سپس خلع سلاح هسته‌ای و در گام آخر وادار کردن کره شمالی به بازی کردن در حوزه راهبرد آمریکا است. اما واقعیت این است که افزایش اهمیت مذاکرات کره شمالی و در پی آن افزایش حساسیت جهانی به این موضوع موجب بالا رفتن سطح توقعات و موفقیت برای حل بحران شبه جزیره کره بود. این بالا بردن میزان حساسیت‌ها به زعم بسیاری از کارشناسان سیاست غلطی بود خصوصا اینکه تداوم بحران کره شمالی و ناکامی آمریکا در حل و فصل این بحران در حال حاضر نوعی شکست برای واشنگتن و پیروزی برای چین به حساب می‌آید.

#### □ سخن آخر

قدرت‌های مسلط جهانی همیشه تلاش دارند به منظور حفظ قدرت خود، مانع از قدرت گرفتن رقبای خود شوند. این واقعیت به خوبی در دوره جنگ سرد نمایان بود. پس از دوره یاد شده به ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این روند با اندک تغییر و البته با شدت و حدت نوینی دوباره از سر گرفته شد. در دوره رویارویی جدید، چین به عنوان رقیب تازه نفس آمریکا با قدرت قابل ملاحظه رقابت خود را با آمریکا آغاز کرد. اما آمریکا که نسبت به حفظ جایگاه خود بسیار تعصب داشت با سیاست‌های ناکارآمد تلاش کرد که این قدرت نوظهور را به عقب براند. اصلی‌ترین سیاست راهبردی

وا شنگتن برای مهار پکن همانا درگیر کردن چین به مسائل و مشکلات داخلی خود همچون تایوان، هنگ کنگ، سین کیانگ و تبت است. البته واشنگتن در این راه علاوه بر روش‌های معمول؛ از مباحث حقوق بشری نیز استفاده ابزاری می‌کند. به نظر می‌رسد چین در مسائل خارجی با هدف اجتناب از درگیری، سیاست صبر استراتژیک خود را ادامه دهد و شخص ترامپ نیز در کوتاه مدت به دلایل مختلف از جمله انتخابات آتی تعامل با چین را ترجیح می‌دهد. نتیجه این دو واقعیت تداوم تنش مدیریت شده در مناسبات دو کشور، در کوتاه مدت است. اما در بلندمدت چین منتظر فرصت طلایی برای گرفتن جایگاه آمریکا در نظام بین الملل است.

